



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۷/۱۷

ملالی موسی نظام

کودتای سرنوشت ساز بیست و شش سرطان ۱۳۵۲

روشنی ای بر عقاید چندی از نویسندگان بر چگونگی کودتای داود خانی

یکی از جریانات سیاسی نیم قرن اخیر در افغانستان، بعد از ۴۰ سال برقراری یک حالت صلح و استقرار و ثبات عصر طولانی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، همانا کودتای ۲۶ سرطان به سرکردگی سردار محمد داود، پسر کاکای شاه و شوهر خواهر وی به اتکاء، پشتیبانی و طرح حزب معلوم الحال پرچم وابسته به اتحاد شوروی وقت بود که قسمت های مهم چنان نقشه ای البته و دقیقاً با ارتباط نزدیک و طولانی شخصیت وفادار و وابسته به سردار مذکور، یعنی داکتر محمد حسن شرق، همکار دوره صدارت و همدم دوره عزلت ده ساله وی با دقت و رهنمایی سفارت روسیه در کابل مطرح و سازمان دهی گردید.

این حرکت نیمه شبی که با گروپ افسران پائین رتبه اردو، مخصوصاً آنانیکه از شوروی نا راض و سرخورده به وطن بازگشته بودند زمانی رخ داد که شاه افغانستان برای تداوی به مسافرت رفته و از وطن دور قرار داشت. با خاصیت آشکاری که یک کودتای عسکری به مقایسه به یک انقلاب مردمی دارد، اولی صرف اقدام سریع گروپی از سپاهیان است که به امر مافوق به یک حمله یا یورش، اکثراً در تاریکی مبادرت میورزند، درحالیکه در انقلاب اراده اکثریت کتله های ملی برای تغییر بنیادی در یک اجتماع با اهداف و خواسته های پلان شده و توافق نظر برای بهبود احتمالی اوضاع اجتماعی بوده و شباهتی به عملیه یک گروپ محدود کودتاجی، نمی تواند داشته باشد. البته که کودتای سرطانی پرچم - داود خان هم نمی تواند از چنان خاصیتی مبراء بوده و نباید اسم بامفهوم و وسیع «انقلاب» را بر آن گذاشت، مگر به منظور تحریف اذهان که البته منظور همین بود!

از تاریخ کودتای ۲۶ سرطان و ۵ سال جمهوریت وابسته به آن که چون اظهر من الشمس، پیش در آمد و مقدمه کودتای بعدی «نه انقلاب» منحوس ۷ ثور بود، ۴۴ سال سپری می شود و اقلاً دو نسل افغان منحصراً شهود عینی آن جریان حیات داشته و از هر گروهی از اجتماع افغانی، مردم ما خاطرات و ارزیابی رویداد مذکور را داشته و قضاوت خود را هم دارند. بنا بر آن اگر از میلیون ها افغان ذیحق تاریخ وطن صرف عده معدودی از واقعات و جریانات سیاسی و اجتماعی آشکارای آن عصر به تحریف حقایق پرداخته و در عوض استدلال، استناد و تصدیق اوراق تاریخ، قسماً به دشنام و افتراء بر هموطنان، موجبات بی حرمتی و تهمت را به مقام و منزلت یکی

از شخصیت های تاریخ که سردار محمد داؤد باشد فراهم می سازند و آن مرد تاریخ کشور را قابل ترحم و زبون جلوه میدهند. چنانچه که به فرموده شاعر:

دشمن دانا بلندت میکند بر زمینت میزند نادان دوست

همانطوریکه به عرض رسید، در مورد خاصیت و حالت کودتای سرطان و البته اثرات بعدی آن که بعد از طی مراحل به مرحله دومی پلان شوروی «دکتورین برژنف» و برپادی افغانستان مستقل، غیر منسلک و تیره روزی یک ملت منجر شد، آثار زیادی تحریر شده است، ولی چون تجربه این جانب و آشنایی خوانندگان به بعضی از آثار و تحلیل های سیاسی، ایجاب مختصری از نظریات و چشم دید های آنانیکه را که در آغاز و انجام عصر جمهوری سردار محمد داؤد حضور داشتند، می نماید، خوب است برای روشنی برین موضوع مهم و سرنوشت ساز کشور، نمونه های مختصری هم از داشته های چندی از هموطنان را پیشکش حضور خوانندگان بنمایم:

اول: نکاتی از مضمون آقای سید عبدالله کاظم منتشره ۱۴ جولای ۲۰۰۷ افغان جرمن آنلاین:

قسمت های مهم و آموزند ای از مضمونی تحت عنوان «کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت»: در آغاز بعد از تشریح خاطره خود نویسنده از روز کودتای سرطان و اعلامیه سردار محمد داود، در پایان به نشر چنین جملاتی از بیانیه وی می پردازد:

(" خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنان تبدیل شد.... لذا همه وطن پرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این رژیم فاسد خاتمه داده شود و وطن ازین ورطه بدبختی رهایی یابد. باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام ازبین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید".

با نشر این بیانیه عمر چهل ساله سلطنت در ظرف چند ساعت پایان یافت، قانون اساسی ۱۳۴۳ ملغی و نظام جمهوری در اثر این «کودتای سفید» زیر نام «انقلاب» در کشور حکمفرما شد).

نوت: از این قلم:

شکی نیست که ما انسان ها در مقابل هر کلام و بیانی مخصوصاً در مسائل ملی و از زبان یک پیشوای جدید، مخصوصاً که ادعایی در آن مضمّن باشد، تقاضای مسئولیت، اثبات و استدلال داریم. اینکه انسانیم و واجب الخطاء، قبول است، ولی به خطاء باید پی برد و در حالت کمرسی، راه بهتری را انتخاب کرد. صرف نظر از بیانیه مکمل آنروز «رهبر» که کاملاً جدال بر انگیز است، صرف به همین چند سطر اخیر میپردازیم:

۱ - در همین مختصری از بیانیه رهبر جدید، روحیه و اساسات «دیموکراسی یعنی حکومت مردم»، تا سقوط جمهوریت اول با هیچ خصیصه آن سیستم دولت داری پدیدار نگردید. از محترمه خانم «نصیبه اکرم» که بیشترین آثار شان را دفاع و ارزیابی بیانات «رهبر» احتواء می نماید، سالهاست که باید پرسید که درین بیانیه مهم و سرنوشت ساز روز اول، با اتکاء به پرنسیپ، هدف از یاد نمودن «دیموکراسی یعنی حکومت مردم» مگر وعده یک سیستم مترقی اجتماعی، از جانب «رهبر» دولت نبوده است؟ پس بعد از سپری گشتن ۵ سال آن رویای یک جامعه متمدن چه شد؟! با نبود اساسات عمده دیموکراسی یعنی «انتخابات آزاد، تفکیک قوای ثلاثه و آزادی

های فکر و بیان»، چگونه میتوان از دیموکراسی و حکومت مردم حتی اسمی برد؟! بلکه باید ایمان داشت که دوصد گفته چون نیم کردار نیست!

۲ – به اطلاع ملت رسانیده شده است که اردوی افغانستان جداً دست به کودتای سرطان زده است، البته که بر صاحبمنصبان بسیار پائین رتبه که نظر به تحریر آقای کاظم در همین مقاله شان، به قول داکتر حسن شرق، فقط تعداد فقط ۸۰ نفر در آن تاریکی شب فرمان آمر خویش را اجراء نمودند، نمی توان اسم «**اردوی ملی افغانستان**» را گذاشت.

۳ – امروز که ۴۴ سال از آن اقدام نیمه شبی که همه مردم در خواب بودند، در غیاب شاه، ذریعۀ پسر کاکا و شوهر خواهر وی میگذرد، تا به حال کلمۀ بی مسمای «**انقلاب**» را مردم افغانستان بالای آن جریان نگذاشته اند. آیا «**رهبر**» کودتا، متیقن بود که ملت آنرا «**انقلاب مردمی**» می انگارد، یا اینکه محرر آن بیانیه آنان را دست کم گرفته و چنان اسمی را بر آن گذاشت.

آقای کاظم در صفحۀ اول تحت عنوانی: «**مردم از خود می پرسیدند**» چهرۀ واقعی برداشت مردم افغانستان را که به یک حالت عجیب و غیر قابل پیش بینی ای مواجه گردیده بودند، منحیث یک شاهد عینی، چنین بیان میدارد: (یک روز بعد از کودتا، با نشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از «**کمیته مرکزی**» در میان آمد. اگرچه نام اعضای کمیته مرکزی هیچگاه نشر نشد، ولی بزودی همه دریافتند که بیشترین اعضای آن وابسته به حزب دیموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم بودند. دو هفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلام شد، بازهم بیش از نصف وزراء مستقیم و یا غیر مستقیم به آن حزب نسبت داشتند. این وضع مردم را که از یکطرف با همچو تحول اظهار خوشی میکردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی ساخت و این سؤال را برای همه مطرح کرد که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط داؤد خان طرح و مستقلانه در معرض اجراء قرار گرفته است، یا اینکه دست دراز شوروی از آستین داؤد خان بیرون شده و در واقع کودتا از جانب شوروی ها سازمان یافته است؟ این سوال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی هیچکس جرأت ابراز نظر و بحث را در زمینه نداشت. توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور می کرد، مثلاً: **اگر کودتا داؤد خانی بود، شمول این همه کمونیست ها برای چه و اگر کودتا طرح شوروی و کمونیست ها بود، پس اشتراک داؤد خان به حیث یک مسلمان واقعی و یک افغان ملتگرا از برای چه؟**

چرا مقامات شوروی تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها خواستند که داؤد خان را در رأس کودتا قرار دهند و چگونه داؤد خان حاضر به قبول کودتا زیر نظر کمونیست ها گردید؟ دلیل مؤفقت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت؟

نوت: ازین قلم:

درین چند سال اخیر به نظر مدیر مسئول یکی از وبسایت های معلوم الحال، و بیشتر برای پر ساختن صفحات و البته ایجاد مباحثات غیر منطقی، شرائطی را پیش نموده و تحت عنوان «**ظاهر شاهی و داؤد شاهی**» زمینه تأریخ سازی و تحریف حقایق را فراهم می نماید که بدون تردید هموطنان را به بیراهه کشانیده و ذهن شان را مغشوش و مسموم میسازد. آنچه را جامعه و مردم افغانستان از چگونگی کودتای سرطانی، حضور وسیع حزب پرچم در اداره، موجودیت کمیته مرکزی به سیستم شوروی، دریافت نموده اند، بدون کم و کاست همانی است که از آقای

کاظم در مقاله متذکره تاریخ ۱۴ جولای، ۲۰۰۷ افغان جرمن به نشر رسیده است. درست زمانی که این قلم وی را راضی با همکاری با آن وبسایت نمود و خود نیز تقریباً با چنان شرائطی چشم دید و درک خویش را در مقاله دیگری، همان زمان بیان داشتم که باز هم درینجا پیشکش گردیده است.

به هرحال آقای کاظم در جای دیگر همین مضمون خویش تحت عنوان «داؤد خان و کودتا» می نویسد:

(جای شک نیست که داؤد خان – طوریکه در بیانیه خود صریحاً اظهار داشت، از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نه بود و آینده سلطنت را نا مطمئن میدید، بخصوص که اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتاهای دیر یا زود از طرف چپی ها و یا جنرال عبدالولی ذهن داود خان را بخود مصروف ساخته بود. لذا از مدتی برای تغییر اوضاع به نفع خود فکر میکرد، ولی توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید. در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود. درین ده سال جنرال عبدالولی همه کاره اردو بود و طرفداران داؤد خان را از اردو حتی المقدور تصفیه کرده بود. هرگاه تعداد خلقی ها و پرچمی ها را حین کودتا از صف داؤد خان بیرون کنیم، دیده میشود که عده ای بسیار کم آنها بدون توانایی و کفایت لازم عملیاتی کودتای منظم باقی میماند. «در حالیکه در بیانیه رادیویی، رهبر کودتا تغییر حالت سیاسی را نظر اردوی ملی وانمود کرد – ازین قلم» برای همچو کودتایی رسولی، سید عبدالاله، قدیر، فایق، یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسر رسانیدن کودتا را داشته باشند. بناً نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به داؤد خان و آمادگی برای کودتا، اساساً بر طبق هدایات مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها در خفاء طرح شده بود و با مهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجراء قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتن مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین نمی بود، چگونه عناصر کمونیست بدون مشوره و هدایت مسکو به چنین کار بس مهم و خطیر در کودتا اشتراک میکردند؟

در همین قسمت نهایت مهم مضمون، آقای سید عبدالله کاظم در تحت عنوان «دلیل مسکو» قسمت مهمی را در انتخاب داؤد خان از جانب شوروی و علت سرعت بخشیدن کودتای سرنوشت ساز سرطان را که مقدرات یک افغانستان آزاد، غیر منسلک و مردم مظلوم آنرا کاملاً دگرگون نمود، به وضاحت و مستدل بیان میدارد، به مناسبت طوالت بحث، قسمت اولی و مهم و آموزنده آنرا را نقل مینماییم:

(دلیل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، با آنکه همیشه از دوستی با رژیم سلطنتی سخن میگفت، از همه اولتر مربوط به اقداماتی میشود که در دوره کوتاه صدارت موسی شفیق روی دست گرفته شد. مسکو دیگر شکی نداشت که شاه و شفیق، هردو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی به یک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانستان و جهانی تبدیل شود. او یک مسلمان لبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم ازهم پاشیده را در کشور دوباره اعاده کند و فعالیت روز افزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و نیز میخواست وابستگی رو به تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیرمند با ایران و تشدید روابط دوستانه با پاکستان، برقراری مناسبات نزدیک با کشور های اسلامی و غرب، تأکید جدی بر سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در «پیمان امنیت دسته جمعی آسیا»، همه انگیزه های نا مطلوب برای شوروی

بودند که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها، در افغانستان در حال تکوین و شکل گیری بود و درحقیقت دوری افغانستان را از محور شوروی در قبال داشت.

همچنان شفیق میخواست تدریجاً دامنه فعالیت احزاب کمونیستی را در کشور برچیند که بدینوسیله سرمایه گزاری بیست ساله ایدئولوژیکی شوروی در افغانستان نقش بر آب میگردد).

در سطور پایانی موضوع (دلیل مسکو)، آقای کاظم به خبط سیاسی داود خان گویا به نحوی اشاره میکند و خاصیت دکتورین برژنیف را علنی آشکار می سازد:

(در آنزمان که برژنف در رأس قدرت شوروی بود و دکتورینی داشت مسماء به «دکتورین برژنف» که بر این نکته تائید میکرد: «هرجا شوروی پا بگذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و بهر قیمت ممکن موفق شوروی در آنجا در حال گسترش باشد». مسلم بود که اقدامات شفیق به تعبیر مقامات شوروی یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد. از آنرو جزای این تخطی بر طبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی خلاصه میگردد، آنهم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب و بعضی کشور های اسلامی گردد).

نوت: تبصره این قلم:

به اساس تشریح و استدلال آقای کاظم، ثابت می شود که کودتای سرطان که به فرمانروایی داود خان و همراهی کمونیستان افغانی صورت گرفت، در حقیقت پلان و نقشه عالمانه شاه و صدراعظم مدبر وی محمد موسی شفیق را برای نجات افغانستان از سایه و سلطه منحوس اتحاد شوروی، عمداً خنثی و کاملاً نقش بر آب نموده و مملکت را عملاً به اساس همان «دکتورین برژنف» و درک آن طی یک پلان دو مرحله ای کودتای اول و دوم، به کام شوروی خونخوار فرو برد.

نتیجه مطالعه و تحلیل قسمت های مهم مضمون آقای سید عبدالله کاظم به وضاحت آشکار میسازد که داود خان که عمری را به قدرت و نوعی فرمانروایی سپری نموده بود، با درک و آگاهی کامل از عواقب همگامی و همراهی با شوروی و عمال خاین وطنی آن، مطلع بوده است. البته این موضوع برای فهم ملت افغان و درک علت اصلی طرح کودتای سرطان در افغانستان نهایت مهم است – اینکه گمان بورزیم که داود خان برای احراز قدرت با پرچم در کودتا شامل گردید و بعداً میخواست «!» با دوری از شوروی، گلیم آن حزب را به کلی جمع نماید، خیال است و محال است و جنون.

اشتباه یکنفر انسان عادی بذات خود گناهی کوچک در محدوده زندگی همان شخص و اطرافیان وی شمرده میشود، اشتباه يك فرد بزرگ و يك رئیس دولت، مانند «سردار داود خان» با قدرت نامحدود و خود ارادیت و روحیه دیکتاتوری خاص وی، درتاریخ افغانستان آزاد و غیرمنسلک، فصل کاملاً جدید و غیرقابل باوری را کشود که هرصفحه ازین فصل خونین از خصوصیات استثنایی و خم و پیچ های غرض آلود دشمنان داخلی و خارجی وطن در بیشتر از سه و نیم دهه، بصورت متواتر با خون اولاد وطن منقوش گردیده و از سرزمین ما يك ویرانه غم انگیز بی سرنوشت ساخته است .

دوم: مختصری از آنچه را کودتای ۲۶ سرطان و جمهوریت داود خانی سبب گردید:

۱ - فقط چند روز قبل، در دریچه نظریات افغان جرمن، هموطنی به نام آقای ایاز نوری قسمتی از نظریات خویش را در مورد رهبران دولت افغانستان اظهار داشته و هریک را به آنچه از نظر وی صحیح بوده متصف ساخته است. به اساس ارتباط به خواص و ماهیت جمهوریت داود خانی، اینهم تبصره مختصر نامبرده: (سردار محمد داود شاه په ۱۳۵۲ ل کال نیمه شپه (د لیکوال داود مومند په حواله، ای کودتای نسبی شو...!)، د عسکري کودتا په ذریعه شاهي مشروطه؟ په هوا کرله او جمهوري نظام یې اختراع کړ، چې نه دري گوني مقننه قواء او نه سياسي گوندونو ته په کي د شتون او اجازه د فعالیت وو؟).

نوت: ازین قلم:

به ارتباط سطور بالا، آنچه را ملت افغانستان واقعاً در قبال کودتای سرطان از دست داد همانا روحیه ارزشمند آزادی های فردی و نشو و نماي اساسات یک دیموکراسی نو پا بود که با دلائل درد آور پلان شوروی و ترس ناکامی آن ابر قدرت اشغالگر در افغانستان، با سازمان دهی تغییر مسیر سیاسی از جانب حزب وابسته به شوروی و البته رهبری سردار داود خان، به خاک برابر گردید و با معدوم نمودن اساسات دیموکراسی از ریشه، یک عصر استبدادی و پلیسی ترسناک بر فضای افغانستان آزاد و غیر منسلک مستولی گردید که در مرحله پلان شده بعدی منجر به سقوط افغانستان به دست شوروی گردید.

۲ - انتخابی مختصر از نوشته های آقای اعظم سیستانی:

آقای اعظم سیستانی نویسنده فعال در وبسایت افغان جرمن هم در لابلای آثار و مقالات خویش اوضاع افغانستان را در اعصار قدرتمندی داوود خان بصورت گوناگون بیان داشته که البته اکثراً در ساحه مبحث ما نمی گنجد. برای روشنی بر فعالیت شوروی و همبستگی داود خان به آن ابر قدرت از همان دهه پنجاه میلادی، مختصراً به دو قسمتی از آثار وی تماس میگیریم:

یک - به ارتباط به محو اساسات دیموکراسی و آزادی های والای فکر و بیان و باقی مزایایی که دهه طلایی دیموکراسی در بر داشت، از جانب داوود خان و سیستم دکتاتوری وی، سیستانی در اثر خویش تحت عنوان «پنجاه مقاله سیستانی» چنین استدلال مینماید:

(«در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقته های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند. بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و و..... و نویسندگان اسلامی چون: سید

قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داود در سال ۱۹۷۳ ستاره دهه دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربه بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج ساله شاه محمود خان صدراعظم، تجربه بیست و پنج ساله دارند".

دو - آقای سیستانی در وبسایت افغان جرمن سال ۲۰۱۵ مقاله ای تحت عنوان «نگاهی بر عوامل و عواقب کودتای ثور» تحریر داشته است که این جانب هم مضمونی به عنوان «کودتای ثور دارای مقدماتی بود که ما شاهدیم» در همان سال و در همان وبسایت به ارتباط به آن، به نشر رسانیدم که به قسمت های مختصری از آن در زمینه موضوع بحث، نظری می اندازیم. قسمت های آبی نوشته آقای سیستانی می باشد:

....در پراگراف دوم بعد از معلومات رد شدن افغانستان برای کمک های اقتصادی از جانب امریکای آنزمان در عصر صدارت «مرحوم داود خان»، افغانستان دقیقاً به جانب شوروی لغزش «!» نمود و با اولین قدم که دریافت اسلحه روسی برای اردوی افغانستان باشد، حقیقت آشکارای تغییر در مقدرات وطن راچنین می نویسد:

(بنابر آن نخستین کاروان اسلحه از کشور چکوسلاواکیه، از نوع اسلحه ساخت شوروی به کشور وارد شد و از آن تاریخ «منظور از سال ۱۹۵۶ است- ازین قلم» به بعد افغانستان به جنگ افزار های ساخت شوروی وابسته گردید و سیل مشاورین نظامی که تمامی آنها اعضای شبکه جاسوسی معروف «کی جی بی» بودند به کشور ما سرازیر شدند.) تهنیت بر شما و قلم تان!

در همین مضمون در پراگراف سوم از کمک محیرالعقول و بی سابقه «یکصد ملیون دالر» از جانب شوروی به افغانستان که ملت گروگان گرفته خود کشور شورا ها به یک قرص نان و یکدانه سیب پژمرده در صف های طولانی محتاج بودند، هم یاد دهانی مینماید. اینهم گویا پیش قسط و مقدمه نحوی گروگان گیری های جدید در سرزمین ما و شما بوده است که بتدریج بعد از کودتاهای سرطان و ثور عریان شدند. در پراگراف پنجم مینویسد:

(شوروی نیز با سوء استفاده از وضع عقب مانده کشور و بخاطر دسترسی به راه های بحری که غرب آنرا مورد استفاده قرار میداد، افغانستان را وابسته به کمک های نظامی و اقتصادی خود ساخت و بتدریج بر بخش های نظامی و قوای هوایی، تجارت، و استخراج گاز طبیعی و شاهراه های کشور کنترل یافت. علاوه با پخش ایدئولوژی کمونیستی عده ای از جوانان و روشنفکران افغان را به هواداری کمونیسم خط مسکو به حرکت آورد و از این طریق نیز دولت افغانستان را تحت فشار قرار داد.)

بنا بر آن با این استدلال منطقی و آموزنده شما دیده میشود که مقدمات برقراری یک حکومت دقیقاً وابسته به شوروی در افغانستان از دهه پنجاه میلادی پلان شد و تربیت جیره خوران زیرزمینی وطن فروشان «خلق و پرچم» وابسته به سفارت شوروی از همان عصر صدارت داود خان آغاز گردید. البته بدون هیچ شکی اتحاد شوروی بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ تا شکست خفت آور آن ابر قدرت توسط مجاهدین واقعی افغانستان، هرگز پا در سرزمینی نگذاشت که بعداً به هر دلیل فریبنده ای، آنرا پس بکشد، مخصوصاً بعد از طرح دقیق «دکتورین برژنف»....ملت بی خیر و شاه دوست افغانستان که ناظر کودتای ۲۶ سرطان، با اتکاء بر حزب پرچم و خلق گردید، هر گز گمان نمی کرد که روزی سرزمینش را شوروی دوباره رها می نماید!

آنانیکه با مباحثات آزادانه به این معتقد اند که شما آقای «اعظم سیستانی» که ساعات طولانی حیات را به تحقیق و مطالعات سپری می نمایید، خدای ناکرده در یک حالت «اغماض» و ندانم کاری بمقابل این واقعیت عریان قرار دارید که گویا به حکم تاریخ دقیقاً و بدون شک پلان شوروی که به کودتای ثور پیوست، مقدمه آن از همان ۶۰ سال قبل از امروز، بعد از مسافرت رهبران آن «خروسچف و بولگانین» در سال ۱۹۵۵ یعنی زمان صدارت مرحوم داود خان، به افغانستان مطرح و کارسازی گردید.

در اخیر با تحریر شعری به لسان ارزشمند پشتو از نوشته دانشمند ملی محترم «سلطان جان کلیوال»، به این مبحث مهم که دست های ناپاکی برای احراز قدرت و وابستگی به غیر، مقدرات یک کشور آزاد و با صلح و صفا را به آتش و جهنم واقعی سوق داد، پایان میدهیم:

چی نشه د استبداد لری په سر کی - ماته یو دی که مغل دی که افغان.

مرحوم خوشحال خان خټک

پایان

